

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

جمع بين روايات

ملاحظه فرمودید که این سه روایت بین روایت اولی و روایت دوم و سوم به حسب ظاهر يك تنافي وجود دارد، در روایت اولی امام (علیه السلام) می فرماید اگر دراهمی که قبلاً رایج بوده بین مردم آن دراهم از اعتبار افتاد، الآن که مدیون می خواهد بپردازد، آن دراهمی که امروز در میان مردم رایج است باید پرداخت شود، آنکه تنفق الیوم بین الناس، اما روایت دوم و سوم فرمود بر ذمه این شخص همان دراهم گذشته است، همان دراهم اولی، اینجا چند جمع در کلمات فقها وجود دارد که اگر به کتاب حدائق هم مراجعه فرموده باشید ایشان در آنجا نقل کرده و مورد بحث قرار داده است. روایت اولی می فرماید دراهمی که در میان مردم رایج بوده الآن آن دراهم نیست بلکه دراهم دیگری است، در درهم هم دیروز عرض کردیم درهم چون خودش عنوان نقره را دارد، از اعتبار که بیفتد باز يك مقدار ارزش دارد، خودش نقره است ولی این دیگر به عنوان مبادله وسیله می مبادله بین مردم نیست. این نکته را هم عرض کنم که بین دراهم و دنانیر و پول کاغذی امروز هم فرق وجود دارد، پول کاغذی اگر از اعتبار بیفتد يك کاغذ باطله است اما درهم وقتی از اعتبار افتاد خود نقره بودنش ارزش دارد و در نتیجه درهمی که امروز رایج است طبعاً اعلی از آن است و قیمتش بالاتر از او خواهد بود و لذا تنافی وجود دارد.

کسانی که می گویند کاهش ارزش پول متعلق ضمان است به روایت اولی تمسک می کنند. در روایت اولی می گوید آنچه که قبلاً ینفق بین الناس، آن اعتباری ندارد. اعتبار با ما ینفق الیوم بین الناس است، نتیجه می گیرند قبلاً با هزار تومان صد تا تخم مرغ می خریدند و الآن با چه مقدار می شود صد تا تخم مرغ خرید؟ با ده هزار تومان، پس ما ینفق الیوم الآن ده هزار تومان می شود، این بیان استدلال برای ضمان است. ما بررسی خواهیم کرد که اگر این روایت معارض هم ندارد آیا به این روایت می شود استدلال کرد یا نه؟ برخی در مقام این جواب فقط پناه بردند به این معارضه؛ می گویند روایت اولی با روایت ثانیه و ثالثه تعارض دارد، إذا تعارضتا تساقطا، دیگر این روایت نمی تواند مدعا را اثبات کند، برای اینکه معارض دارد لوجود المعارض قابلیت استدلال ندارد. ما اول این را بررسی کنیم ببینیم این مشکله می معارضه هست یا نیست؟ و اگر روشن کردیم که مشکله می معارضه نیست باید ببینیم که از مجموع این سه روایت در ما نحن فیه چي استفاده می شود، نمی توانیم فقط به روایت اولی تمسک کنیم، اگر گفتیم اینجا مشکله می معارضه وجود دارد اذا تعارضتا تساقطا، می رویم سراغ همان قاعده می اولیه، فراموش نفرمودید که ما دوازده راه به عنوان قاعده می اولیه برای اثبات ضمان کاهش ارزش پول ذکر کردیم، از این دوازده راه فقط راه اول را پذیرفتیم، در بقیه می راهها مناقشه بود، منتهی تمام آنها به عنوان قاعده می اولیه بود، حالا می خواهیم ببینیم به عنوان قاعده می ثانویه ببینیم روایات چه می گوید.

قد يقال که این روایت اولی دلالت بر ضمان دارد، روایتش را هم خواندیم، این روایت اولی می گوید پنج هزار تومان ده سال پیش را الآن باید پنجاه هزار تومان بدهی، این مدعاست، برخی در جواب این مدعا بلا فاصله به تعارض پناه بردند و گفتند این روایت

اولی با روایت ثانیه و ثالثه تعارض دارد، لذا تعارضاً تساقطاً، ما می‌خواهیم اول بررسی کنیم ببینیم آیا تعارض اینجا هست یا نه؟ اگر ما هم نتوانستیم این تعارض را حل کنیم ما هم همین حرف را می‌زنیم می‌گوئیم اینجا تعارض دارد و تعارض هم قابل حل نیست، اما اگر توانستیم تعارض را حل کنیم آن وقت باید به مستدلّ بگوئیم با توجه به این حلّ تعارض باید ببینیم مستفاد از این سه روایت چیست؟ در اینجا روایت اولی را نمی‌تواند ملاک برای استدلال قرار بدهد. روایت ثانیه و ثالثه می‌گویند همان پول گذشته، در روایت ثانیه این است که سلطان آمده دراهم جدید آورده، دراهم گذشته را اسقاط کرده، یک دراهمی که اعلاست از دراهم گذشته آورده، حالا آیا من طلبکار دراهم اولی را طلب دارم یا دراهم جدید را؟ امام می‌فرمایند دراهم اولی را، در روایت سوم هم همینطور است، یعنی ما باشیم و روایت دوم و سوم، می‌گوئیم همان دراهم را داشته و در ما نحن فیه می‌گوئیم کسی 20 سال پیش مهریه قرار داده ده هزار تومان، صد هزار تومان، الآن چقدر بدهکار است؟ ما باشیم و روایت ثانی و ثالث می‌گوئیم همان پول را بدهکار است. روایت اولی می‌گوید پول جدید، البته عرض کردم یک اشکال کلی وجود دارد که ما نحن فیه، یعنی پول کاغذی از موضوع این روایات که بحث دراهم است به طور کلی خارج است. اول ببینیم که آیا بین این روایات تعارض هست یا نه؟

اگر این به حسب ظاهر تعارض است، قابل جمع هست یا نه؟ این کار اولیه‌ای است که اینجا به حسب اجتهاد باید انجام بدهیم. ظاهر روایات تعارض است چون موضوع همه‌اش دراهم است. موضوع جنس و مال و اینها نیست بلکه موضوع همه‌اش دراهم است، در اولی دارد إنّ لی علی رجل ثلاثة آلاف درهم، سه هزار درهم از کسی می‌خواهم، در دومی دارد کان لی علی رجل دراهم، در سومی هم دارد سقطت الدرهم أو تغيّرت، اما در روایت ثانی دارد سلطان آمده اسقاط کرده، اول این را بررسی کنیم ببینیم آیا خود این اختلاف در موضوع می‌تواند بین این روایات اختلاف ایجاد کند؟ عرض کردم هر سه روایت می‌گویند إنّ لی کان علی رجل دراهم این موضوع هر سه روایت است، موضوع این است، حالا اگر بگوئیم که این روایت اولی می‌گوید این دراهم الآن دیگر بین مردم جریان ندارد، اما ندارد که سلطان آمده اسقاط کرده یا غیر سلطان، خودش خود به خود از بین رفته یا نه؟ روایت سوم هم دارد سقط فی الدرهم أو تغيّرت، تغيّرت ممکن است که نقره آن ظاهرش را از دست بدهد، اینقدر در اثر اینکه در دست مردم قرار گرفته، این از بین رفته. آن سکه‌ای که به نام سلطان خورده پاک و صاف شده، چون زیاد بین مردم بوده دیگر کسی این را برنمی‌دارد، مثل اینکه در زمان ما پول کاغذی اگر گوشه‌اش پاره شود کسی بر نمی‌دارد، در آن زمان هم اینطور بوده که این دراهم مسکوک اگر به حسب ارتباط با دست یک مقداری پاک می‌شد دیگر مورد خرید و فروش قرار نمی‌گرفت. ظاهر این است که این قیود دخالتی ندارد در مسئله، فرقی نمی‌کند بین اینکه سلطان اسقاط کند، یک درهم سالم، سلطان آمده اسقاط کرده و درهم دیگری آورده، یک درهمی شکسته شود، این یک.

یک درهمی شکسته شود ارزش آن کم می‌شود، یک درهمی ممسوح شود، یک درهم دیگری باید به جایش داده شود، بین اینها فرق نمی‌کند، آنچه که ملاک است این است که آن درهمی که بر ذمه آمده الآن آن درهم رواج بین مردم ندارد، درهم شکسته شده و مکسور در بین مردم رواج ندارد، همان طور که پول کاغذی اگر پاره شود بین مردم رواج ندارد، ملاک این است، لذا نمی‌شود از این راه وارد شویم و بگوئیم بین اینها اختلاف است، بگوئیم روایت دوم دارد سلطان اسقاط کرده، اما روایت اولی و ثالثه ندارد سلطان اسقاط کرده، یا خود به خود از بین رفته و یا در اثر همین مسح و تماس با آن دیگر قابل موازنه‌ی بین مردم نیست، کما اینکه حتی در پول کاغذی هم همین اتفاق می‌افتد، گاهی اوقات اینقدر در حسب استعمال یک پول کاغذی را استفاده می‌کنند که دیگر قابل معامله نیست و کسی او را در معامله قبول نمی‌کند. پس این را به عنوان اختلاف موضوعی از این جهت نمی‌توانیم بگوئیم و ملاک همانی است که عرض کردم به حسب ظاهر در تمامش این است که دراهمی بر ذمه‌ی کسی است، الآن آن دراهم نیست، اینجا ضمان به چه نحوی است؟ ملاک در هر سه روایت همین است که دراهمی که آن زمان بوده الآن لا یباع بها شیء، آن یک جهتش است، می‌خواهم بگویم الآن ممسوح هم لا یباع به شیء است، من سکه‌هایی را دادم به این آقا به عنوان قرض، یا فرض کنید سکه‌ای را به این آقا دادم که برود برای من جنسی را بخرد، بعد از دو سال آمد گفت من نتوانستم جنسی بخرم و این هم سکه‌هایت، اینقدر این را در دستش نگه داشته که ممسوح شده و تغییری در آن بوجود آمده است، در نتیجه دیگر فرقی نیست که سلطان اسقاط کند یا نه؟

ملاك این بوده که دراهمی را شخص از دیگری می‌خواسته در پنج سال پیش، الآن آن دراهمی که بر ذمه‌ی آن شخص واقع شده با آن دراهم خرید و فروش در بازار نمی‌شود. شما با توجه به اینکه روایت ثالثه دارد لا یباع بها شیء، روایت اولی هم دارد ولیست تنفق الیوم، حالا ببینید این روایت ثانیه که می‌گوید وجاءت دراهم أعلی من الدراهم الاولي و لها الیوم ودية فأی شیء لی علیه الاولي التي اسقطه السلطان، این التي اسقطه السلطان را هم قرینه می‌گیریم که ولها الیوم و ضیعة یعنی این هم باز مورد خرید و فروش واقع نمی‌شود. آن اسقطها را قرینه بر این می‌گیریم، نتیجه چی شد؟ نتیجه این شد که اولاً موضوع هر سه روایت یکی است، شخصی بر ذمه‌ی دیگری دراهم دارد. ثانیاً الآن دراهمی که در دست مردم است و موجب خرید و فروش و معامله واقع می‌شود آن دراهم نیست و آن دراهم لا یباع بها شیء، لیست تنفق الیوم، لها الیوم و ضیعة که این هم معنایش همین است، یعنی اینقدر قیمتش کم شده که دیگر با این خرید و فروش نمی‌شود چون اسقطه السلطان است. پس موضوع ها یکی شد، حالا که موضوع یکی شد، اشکال این است که از جهت حکمی اختلاف دارد، در روایت اولی می‌گوید ما تنفق الیوم این را باید بدهد، در روایت ثانیه و ثالثه می‌گوید همان دراهم اولی را باید بدهد.

دیدگاه‌ها در جمع بین این روایات

جمع اول: که شیخ طوسی علیه الرحمة کرده، این است که ما بیائیم در این روایات يك كلمه‌ی قیمت در تقدیر بگیریم. شیخ طوسی در کتاب استبصار جلد سوم صفحه‌ی 100 می‌فرماید «فأما ما رواه محمد بن احمد بن يحيى عن سهل بن زياد (يعني روایت اولی).... فلا ينافي الخبرين الأولين (اولین در استبصار همین دوم و سوم در وسائل است. شیخ می‌گوید بین روایت اول و دوم و سوم تنافی نیست! چرا؟) لَأنَّهُ إِنَّمَا قَالَ لَكَ أَنْ تَأْخُذَ مِنْهُ مَا يُنْفَقُ بَيْنَ النَّاسِ بِقِيَمَةِ الدَّرَاهِمِ الْأُولَى مَا يُنْفَقُ بَيْنَ النَّاسِ لِأَنَّهُ يَجُوزُ أَنْ تُسْقَطَ الدَّرَاهِمُ الْأُولَى حَتَّى لَا يَكَادُ تُؤْخَذُ أَصْلًا فَلَا يُلْزَمُهُ أَخْذُهَا وَهُوَ لَا يَنْتَفِعُ بِهَا وَ إِنَّمَا لَهُ قِيَمَةُ دَرَاهِمِهِ الْأُولَى وَ لَيْسَ لَهُ الْمُطَابَقَةُ بِالدَّرَاهِمِ الَّتِي تَكُونُ فِي الْحَالِ» شیخ می‌فرماید ما بیائیم يك كلمه‌ی قیمت در اینجا در تقدیر بگیریم، ما ینفق بین الناس را بگوئیم قیمت ما ینفق بین الناس، دراهم را در خبر دوم و سوم به قیمت دراهم اولی معنا کنیم بگوئیم در این روایت دوم که می‌گوید لك الدراهم الاولي، یعنی قیمت دراهم اولی، در روایت اول که می‌گوید لك أن تأخذ منه ما ینفق بین الناس یعنی قیمت ما ینفق بین الناس، اگر يك قیمت در روایت اول و دوم و سوم در تقدیر بگیریم تنافی همین می‌شود. می‌گوید دره‌می که شما پنج سال پیش از این آقا می‌خواستید ارزش آن چقدر بوده؟ الآن باید بگیرید، وقتی می‌گوید لك الدراهم الاولي یعنی همان قیمت آن را باید بگیرید، آن دراهم را آن زمان با چه چیز می‌توانستی بخری؟ با آن دراهم می‌توانستی 20 کیلو گوشت بگیری الآن هم با ما ینفق بین الناس به اندازه‌ی ده کیلو گوشت باید بگیری، قیمت این را باید بگیری.

صاحب حدائق می‌فرماید این جمع لا یخلو من بعد، چون قرینه‌ای که این مضاف برایش دلالت داشته باشد ندارد، مضاف كلمه‌ی قیمت، می‌گوئیم شما از کجا كلمه‌ی قیمت آوردی؟ در روایت ثانیه می‌گوید لك الدراهم الاولي، یعنی عین همان دراهم، در روایت اولی دارد لك ما ینفق الیوم، یعنی عین همین دراهمی که الآن در دست مردم است، قرینه‌ای برای مضاف نداریم، و سیاق روایت دلالت دارد که جواب بر حسب سؤال است، مگر راوی سؤال از قیمت کرده؟ راوی سؤال از خود دراهم کرده است. پس این اشکال را مرحوم صاحب حدائق دارد و می‌فرماید جمع شیخ درست نیست، هیچ قرینه‌ای برایش نداریم، اساساً می‌دانید برای جمع بین روایات اگر يك جمعی برایش شاهد نباشد اسمش را می‌گذارند جمع تبرعی، این جمع يك جمع تبرعی است و هیچ شاهده‌ی برایش نداریم و نمی‌توانیم این جمع را بپذیریم [1]. جمع دوم را صدوق کرده و جمع سوم را صاحب حدائق کرده که فردا دنبال می‌کنیم.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1] «لا یخلو من بعد، لعدم قرينة يونسه بهذا المضاف الذي قدره في الكلام، بل السياق ظاهر في أن الجواب وقع على حسب السؤال المتعلق بعين كل من النقد الأول أو الثاني، و ان أجيب في الخبر الأول بالنقد الثاني، و في الأخيرين بالنقد الأول» يوسف

بن احمد البحراني، الحقائق الناضرة، ج3، ص 144.